



شکل‌های زندگی: بورخس و «نام گل سرخ» اکو

آینده چراغ راه گذشته است



نادر شهریوری (مدتی)

بورخس گفته بود من هیچ‌گاه کسل نمی‌شوم چون همواره در حال بودن‌ام. «بودن» برای گفت‌وگو با متن‌هایی که اگرچه از گذشته، از زمان‌های دور و نزدیک وجود داشته و دارند اما بازی با آنها هیچ‌وقت به پایان نمی‌رسد. این متن‌ها خودشان را در قالب افسانه‌ها، روایت‌ها و داستان‌ها به نمایش می‌گذارند. پایان‌ناپذیری متن‌ها آن هنگام جالب‌تر می‌شود که گفت‌وگوکننده بورخس باشد. بورخس با شک و تسامح «بورخسی‌اش» متن‌ها را به بازی می‌گیرد، با آنها شوخی می‌کند و با بازخوانی دوباره‌شان به متن‌ها این امکان را می‌دهد تا از زندان خود خارج شوند، تغییر شکل بدهند و درست مانند کارناوال به نقش‌ها و هویت‌های گوناگون درآیند. بورخس با این کارش اگرچه متن‌ها را جالب‌تر می‌کند اما آنها را از اقتدارشان نیز تهی می‌کند و به مرجعیت مطلق‌شان پایان می‌دهد. بورخس به متن‌ها می‌گوید: اتقدر به خود مطمئن نباشید، حرف آخر را شما نمی‌زنید و اگرچه جاودانه‌اید اما جاودانگی‌تان به خاطر وجود خوانندگانی است که با شما گفت‌وگو می‌کنند.

من یکی از خوانندگان پروپاقرص شما هستم.

بورخس در داستان «بی‌پیرمار خالق دن کیشوت» ماجرای پی‌یر منار داستان‌نویس فرانسوی را شرح می‌دهد که تصمیم می‌گیرد دن‌کیشوت سروانتس را بر دیگر بنویسد. داستان‌نویس در ابتدا تلاش می‌کند تا خود را در حال و هوای اسپانیای زمان سروانتس قرار دهد و به اصالت وازه‌ها، به کلام و لحن آن دوره وفادار بماند اما بعد از مدت کوتاهی پی به پیهودگی و امکان‌ناپذیری این کار می‌برد، آن‌گاه سعی می‌کند دن‌کیشوت را با حال و هوای زمانه خودش و بر پایه تجربه‌اش بنویسد. تازه آن وقت است که درمی‌یابد نتیجه رضایت‌بخش شده و داستانش حتی از متن اصلی غنی‌تر گردیده تا بدان حد که منتقدی درباره دن کیشوت پی‌یر منار می‌گوید: «متن سروانتس و متن منار کلمه به کلمه شبیه همدان اما دومی بسیار پرمایه‌تر است».

بورخس با داستان‌های خود، اصالت واقع‌ه، اصالت متن و به تعبیری اصالت گذشته را زیر سؤال می‌برد. او متن را تحت‌الشعاع واکنش خواننده قرار می‌دهد. خواننده‌ای که همواره هست و وجود خواهد داشت تا هربار روایت تازه‌تر و متفاوتی از خود ارائه دهد. به‌این‌ترتیب به نظر بورخس متن دیگر از آن خودش نیست بلکه از آن آیندگان خواهد شد. به بیانی دیگر متن همواره به انتظار کنش خوانندگان می‌ماند اما این انتظاری طولانی‌مدت نخواهد بود زیرا هر متن اگر متن باشد خواننده را وسوسه می‌کند و او را به‌ناگزیر به‌سوی خود فرامی‌خواند بااین‌حال متن اقتدار ندارد. اقتدار از آن خواننده‌ای است که متن را می‌خواند. بورخس با این کار سر عدم کنترل نویسنده به معنای متن صحنه می‌گذارد و مرگ مؤلف را اعلام می‌کند. «مرگ مؤلف» «ناطمئن‌بودن متن» و اهمیت‌دادن به «واکنش خواننده» از نگرش‌های ادبیات پسامدرن است. ازاین‌رو بسیاری بورخس را از پیشگامان ادبیات پسامدرن به‌شمار می‌آورند.

بازی‌های بورخسی ادامه می‌یابد حتی عنوان داستان هایش نیز نشان بازی دارد. عنوان‌ها خود قابل‌تامل‌اند: باغ راه‌های منسحب، هزار تومان بورخسی وو... می‌توانیم به آن تکنیک‌های بورخسی بگوییم. به این تکنیک‌ها همراه با



شکل‌های زندگی: بورخس و «نام گل سرخ» اکو

آینده چراغ راه گذشته است

شبه‌های تودرتوی داستانی که به‌ناگزیر با نشانه‌شناسی پیچیده همراه است که بعدها در عالم ادبیات امپرتو اکو آن را ادامه می‌دهد «تجویف» گفته می‌شود. در تجویف ما با تکثیر هویت‌ها و عدم تعین روبه‌رو هستیم. این تکنیک با بورخس شروع نمی‌شود، قبل از او آندره ژید در رمان مشهور خود «سکه‌سازان» از این تکنیک بهره برده است. او در این تکنیک با گنجاندن اثری در دل اثری دیگر نوعی تکثیر درونی کلی و جزئی پدید می‌آورد. «در سکه‌سازان نویسنده دانای کل از حدود یک نقش تمهیدی یا تکنیکی فراتر می‌رود. او خود شخصیت داستانی می‌شود که خود ابداع کرده است آن هم نه‌فقط با واکنش نشان دادن به شخصیت‌های آفریده‌اش و تفسیر اعمال و رفتار آنها، بلکه همچنین با اتخاذ دیدگاهی دیگر و دست زدن به تلاشی دیگر. این‌بار تلاش موفق برای برساختن چیزی از واقعیت، برساختن کتابی از مواد و مصالحی که جهان عرضه می‌کند.»^۱

شخصیت اصلی سکه‌سازان ادوارد نام دارد. او داستان‌نویسی است که بر روی داستانی به نام سکه‌سازان کار می‌کند که همچنان که گفته شد شبیه به همان داستانی است که خودش شخصیت آن است. ژید در این‌باره گفته بود بیشتر دوست می‌دارم در سطح شخصیت‌ها شاهد جابه‌جایی خود سوز‌ها باشم. «جابه‌جایی سوز‌ه‌ها» و یا همان «جابه‌جایی هویت‌ها» را بعدها در داستان‌های بورخس پیدا می‌کنیم. شاید بورخس متأثر از تکنیک تودرتوی داستانی ژید باشد.

داستان «مرگ دیگر» از مجموعه هزارتوی بورخسی نمونه‌ای شاخص از تکثیر بی‌پایان هویت در قلمروی زمان و مکان است. ماجرا مربوط به فردی به نام پدرو دامیان است. راوی که داستان‌نویس است می‌گوید چند شب قبل از ماجرا، پدرو دامیان بر اثر بیماری ریسوی فوت می‌کند. او فردی است که در جوانی در نبرد ماسولر شرکت کرده و احتمالاً باقی عمرش را در خانه‌اش سپری کرده است. تا اینجا‌ی ماجرا تا مادامی که به بازخوانی مجدد واقع‌ه به‌مثابه «متن» پرداخته نشده است هیچ نکته غیرعادی وجود ندارد اما تمام ماجرا درست از موقعی شروع می‌شود که داستان‌نویس برای ادامه داستانش مجبور می‌شود شمایی واقعی از زندگی و گذشته پدرو دامیان ارائه بدهد. بدین منظور او معرفی‌نامه‌ای از مونه گال می‌گیرد تا فلسفی پدرو بورخس، نشانه‌های خود را در اکو جست‌وجو می‌کند. هنگامی که اکو می‌گوید توطئه ابدی است به یک تعبیر به معنای آن است که معما حل نمی‌شود و البته هم قرار نیست حل شود. وجود بی‌شمار خواننده و «آینده به مثابه خوانندگانی» که می‌آیند تا در پی نشانه‌های توطئه به «تفسیر» آن مشغول شوند تنها بر ابهام قضیه می‌افزاید. برای خوانندگان دیگر «گذشته» و یا «وقایع تاریخی فی‌نفسه آن‌قدر اهمیت پیدا نمی‌کند که تبلورشان در ذهن»^۲ و تفسیر بی‌پایان آن.

پی‌نوشت‌ها:

۱ این جمله از ویکو است: «به نظر ویکو وقایع تاریخی فی‌نفسه آن‌قدر اهمیت ندارد که تبلورشان در ذهنیت. ویکو اسطوره را تاریخ‌نگاری واقعی می‌دانست» (پدیده امپرتو اکو، رضا قیصریه)
بدین‌سان میان ویکو و بورخس از نظر توجه به اسطوره و همین‌طور میان اکو و ویکو دو فیلسوف ایتالیایی در مورد توجه به تاریخ شباهتهای وجود دارد.

۱- بورخس، استراترن، مهسا ملک مرزبان

۲- آندره ژید، روسی، خشایار دیهیمی

۳- هزارتوهای بورخس «مرگ دیگر» بورخس، میرعلانی

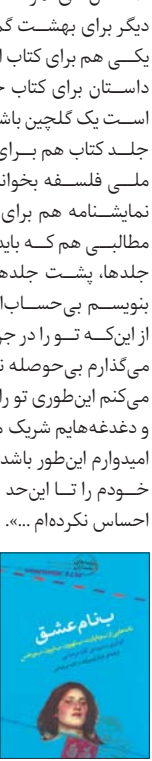
۴- پدیده امپرتو اکو، رضا قیصریه به نقل از شناختنامه اکو، علی دهباشی

ادبیات

نقبی به جهان نادیده

یکی دیگر از کتاب‌های مجموعه «نامه‌های نامداران» که با سرپرستی کاوه میرعباسی منتشر می‌شود، کتابی است با عنوان «بنام عشق» که با ترجمه فرزان تیمورازف و کاوه میرعباسی در انتشارات کتاب‌سرای نیک به چاپ رسیده است. در این کتاب نامه‌هایی از یوناپارت، بتهوون، بایرون و بورخس در کنار هم قرار گرفته و منتشر شده‌اند. نامه‌های این افراد در این کتاب، نامه‌هایی است با حال‌وهوای شخصی که به نزدیکان و محرمان اسرار نوشته شده و از این‌رو این نامه‌ها به‌نوعی به دنیای درون و جنبه‌های کمتردید‌شده چهره‌هایی مشهور نقب می‌زنند: «به واسطه‌شان درمی‌یابیم که قلان فرمانروای جبار چه نازک‌دل بوده در عرصه عواطف و برعکس شاعری شهره به لطافت احساسات و ظرافت طبع چه سفاک بوده در روابط عاشقانه». برای مثال نامه‌های شخصی و عاشقانه کسی مثل ناپلئون که روحیه‌ای نظامی داشته جالب‌توجه است. او در یکی از نامه‌هایش به تاریخ دسامبر ۱۷۹۵ خطاب به ژوزفین نوشته: «با خیال تو از خواب برمی‌خیزم. نگاره‌ات و شامگاه مستی‌بخشی که دیروز با تو گذراندم، احساساتم را به غلیان می‌آورد…» همچنین نامه‌های بورخس به استلا یکی دیگر از بخش‌های کتاب است که این نیز خواندنی است. بورخس که از مهم‌ترین نویسندگان ادبیات آمریکای لاتین است، در سال ۱۹۴۴ با استلا کاتو، بانوی نویسنده آرژانتینی، ملاقات می‌کند و نتیجه این دیدار دل‌باختن بورخس به زن نویسنده است. اگرچه بورخس عاشق استلا می‌شود اما این عشقی یک‌طرفه بود اگرچه دختر جوان بورخس را ستایش می‌کرد اما دل‌بستگی عاشقانه به بورخس نداشت. استلا اما در برخی آثار بورخس هم حضور دارد و مثلاً بورخس داستان «الف» را به استلا کاتو تقدیم کرده و دست‌نوشته اثر را هم به او هدیه داد. دست‌نوشته‌ای که بعدها توسط استلا به مبلغ ۳۰۰ هزار دلار به فروش رسید. همچنین بسیاری از منتقدان اعتقاد دارند که بورخس پرسوناژ ااتریتیٔ پیتروبو را در این داستان به الهام از استلا خلق کرده است. در یکی از نامه‌های بورخس به تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۴۴ می‌خوانیم: «منی‌دانم این نوشته را کی خواهی خواند. منی‌دانم این‌جا هستی یا در اوروگوئه. گمان کنم امسال قید تعطیلات را بزنم و فقط به ایامی که در آدورکه خواهم گذراند اکتفا کنم (الان، آن‌جا دارن درخت‌های اولکاتیئوس را قطع می‌کنند تا به جایشان یک دبیرستان بسازند).

کارهایم خیلی زیاد شده و بدجوری کلافه‌ام کرده: یک پیشگفتار برای داستان‌های نمونه سروانتس، یکی دیگر برای بهشت گمشده میلتون، یکی هم برای کتاب امرسون، یک داستان برای کتاب خودم، که قرار است یک گلچین باشد؛ یاد چهار جلد کتاب هم برای داوری جایزه ملی فلسفه بخوانم، و چهار تا مانیفست‌نامه هم برای کی همایش؛ مطالبی هم که باید برای داخل جلد‌ها، پشت جلد‌ها و روزنامه‌ها بنویسم بی‌حساب‌اند. امیدوارم از این‌که تو را در جریان کارهایم می‌گذارم بی‌حوصله نشوی؛ تصور می‌کنم این‌طوری تو را در فعالیت‌ها و غدغه‌هایم شریک می‌کنم (یعنی امیدوارم این‌طور باشد!) استلا، هرگز خودم را تا این‌حد به تو نزدیک احساس نکرده‌ام…».



بنام عشق
نامه‌هایی از یوناپارت، بتهوون، بایرون و بورخس ترجمه فرزان تیمورازف و کاوه میرعباسی
نشر کتاب‌سر ای نیک

مرو

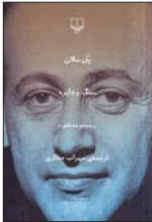
معیار پیش‌روی زمان



«اولین‌بار چهارسال و هفت‌ماه پیش آن خانه و ستون‌های سفید و تاق مثلثی پراپشتش را که جدیدی دادگاه‌گونه به آن می‌داد، دیده بودم. حالا میان اثاث و تزئینات که آرایش‌شان هیچ‌وقت تغییر نمی‌کرد، پرده شرابی کنار روزنه سقفی مشبک آهنی، قفس خالی کنار چوب‌بست گل رز، تصویر نارون سرخی در پس‌زمینه که اولین روزها همه باهم مشتاقانه کاشته بودیمش، نیمکت سنگی کنار تنه پوسته‌پوسته درخت که زیر پاشنه کفشم صدایی خشک می‌داد، درختچه‌های ماگنولیای گذر رودخانه و نرده آهنی تزئینی به سبک نیوولرین؛ حسسی پراضطراب به من می‌گفت زمان به عقب برگشته است. اکنون مثل نخستین شب زیر رواق راه می‌رفتم؛ به طنین توخالی قدم‌هام گوش می‌سپردم، از لابه‌لای باغ میان‌بر می‌زدم و به سوی محلی می‌رفتم که دسته‌دسته بردگان داغ‌خورده، زنانی که دامن لباس‌های سوارکاری‌شان را بر بازو انداخته بودند و سربازان زنار و زخمی با پانسمن‌های سردستی در سایه‌هایی آکنده از بوی لاک الک، بوی نمد و بوی نیمه‌تن‌های فراک با بوی تازه عرق، صاف‌بسته منظر بودند.»
«رد کم» آل‌هو کارپانتیه با این جملات شروع می‌شود. رماتی که این روزها با ترجمه ونداد جلیلی در نشر چشمه منتشر شده است. کارپانتیه از سال‌ها پیش در ایران شناخته شده بود و برخی آثار او به فارسی منتشر شده بودند. کارپانتیه اگرچه در لوزان سوئیس متولد شد، اما در زمان کودکی به‌همراه خانواده‌اش به کوبا رفت و در آنجا بزرگ شد. بعدها همکاری او با گروه‌های چپ‌گرا و فعالیت‌های سیاسی او موجب شد که دستگیر شود و مدتی را در زندان بگذراند. کارپانتیه اولین رمانش را در موضوع تفحص در سنت‌های آفریقایی کوبایی اقشار فقیر کوبا نوشت و بعد از آن مدتی در ونزوئلا و هائیتی زندگی کرد که در رمان «رد کم» و «قلمرو این عالم» عمدتاً بر اساس تجربیات او در این دوره شکل گرفته است. «رد کم» را مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین کارهای کارپانتیه دانسته‌اند و تاکنون به بیش از بیست زبان ترجمه شده است. این رمان به هنگام انتشارش جایزه بهترین کتاب خارجی فرانسه را کسب کرد. «رد کم» روایتی درخشان از زندگی هنرمندی بازمانده از کار که در میان روستائیانی در اعماق جنگل‌های آمریکای‌لاتین زندگی می‌کند ارایه داده است. کارپانتیه «رد کم» را در نخستین سال‌های نویسندگی‌اش نوشت اما کتاب زمانی منتشر شد که او چهل‌ونه سال داشت. «رد کم» تحلیل زمان است و راوی داستان که آهنگ‌ساز است، با مترونوم یا «ابزار غایی معیار پیش‌روی زمان» زندگی می‌کند.

رد کم/ آل‌هو کارپانتیه/ ترجمه ونداد جلیلی/ نشر چشمه

ستایش دوری



«سنگ و دایره» عنوان مجموعه‌شعری است از پل سلان که به‌تازگی با ترجمه سهراب مختاری در نشر چشمه به چاپ رسیده است. سلان از شاعران شناخته‌شده قرن بیستم است که در سال ۱۹۲۰ در خانواده آلمانی‌زبان یهودی به دنیا آمد. سلان روحیه‌ای عصیان‌گر داشت و به بسیاری از مسائل افراترش از جمله به پدرسالاری و سخت‌گیری‌های درون خانواده و نیز به محدودیت‌های پیرامونش اعتراض داشت. او خود رابطه با پدرش را به رابطه کافکا با ماندلشتام با پدرهایشان شبیه می‌دانست و در جایی گفته است که انگار باید نامه‌های کافکا به پدرش در خانواده‌های یهودی مدام بازنویسی شود. سلان در نتیجه روحیاتش به فعالیت‌های اجتماعی گرایش پیدا می‌کند و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی‌اش را در سازمان جوانان کمونیست آغاز می‌کند. اگرچه بعدها و در واکنش به استالینیسم خود را یک تروتسکیست می‌نامد. نخستین شعرهای سلان به پانزده سالگی او برمی‌گردد. اولین شعرهای او در وزن و قالب‌های کهنه است که از شعر بوکووینی و طبیعت بومی زندگی‌اش تاثیر گرفته است. شاعران موردعلاقه او در این دوران ریکه، ژان پل و هلدلرین بوده‌اند. شعر او به طول زمان تکامل یافت و چهل‌ساله بود که جامعه ادبی آلمان اهمیت شعرش را به‌خوبی دریافت و در سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۴ برنده چهار جایزه مهم ادبی شد. مهم‌ترین آن جایزه گئورگ بوشنر بود که به تاثیرگذارترین شاعران و نویسندگان آلمانی‌زبان اهدا می‌شود. سلان در ۱۹۶۵ نیز دوبار تحت مراقبت پزشک در یک کلینیک بستری شد. اول‌بار به شخصیت «مادالیر» می‌اندیشید و درباره او می‌نوشت. بار دوم که مدتش هم طولانی‌تر بود آثار کافکا را می‌خواند. وضع روحی او بعد از این بدتر هم شد و در سال‌های آخر دهه هفتاد به یک خودکشی ناموفق دست زد و همچنین حمله‌ای تهدیدآمیز به همسرش انجام داد. در یکی از شعرهای مجموعه «سنگ و دایره» با عنوان سپیدار لرزان می‌خوانیم: «سپیدار لرزان، گرهایت سفید به تاریکی می‌نگرد. کیسوی مادرم هرگز نشد نشد. گل قاصد! چه سبز است اگران. مادر روشن کیسویی به خانه برگشت. ابر بارانی بالای چشمه ایستاده‌ای؟ مادر خاموشم برای همه می‌گردد. ستاره مدور، گرهِ طلایی می‌بندی. قلب مادرم را زخمی از سرب برد. در بلوطی، چه کسی از پاشنه درآورد؟ مادر لطیفم را توان آمدن نیست.»

سنگ و دایره/ پل سلان/ ترجمه سهراب مختاری/ نشر چشمه

از پرسه‌ها وحسرت‌ها



به‌تازگی یکی دیگر از رمان‌های پاتریک مودیانو با عنوان «جوانی» با ترجمه حسین سلیمانی‌نژاد در نشر چشمه منتشر شده است. مودیانو که امروز و به‌واسطه جایزه نوبلی که در سال ۲۰۱۴ کسب کرد بیش از پیش شناخته شده است، رمان «جوانی» را در سال ۱۹۸۱ نوشت و کتاب نقش زیادی در شهرت او داشت. «جوانی»، روایتی از جوان‌هایی است که در پرسه‌گردی‌های شبانه و روزانه‌شان در پاریس پی به اتفاقاتی می‌برند که باید پنهان باقی بماند. او در این رمان، به کشف دوباره پاریس دست می‌زند، کشفی که البته با حسرت آمیخته است. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «وقتی بعدها از گذشته‌های حرف می‌زدند به‌ندرت در این‌باره صحبت می‌کردند، مخصوصا بعد از تولد بچه‌ها، از این‌که تعیین‌کننده‌ترین دوران زندگی‌شان فقط هفت ماه طول کشیده بود تعجب می‌کردند، بله، درست بود، لویی در ماه دسامبر از ارتش ترخیص شده و اوایل ژانویه با ادویل آشنا شده بود…».

جوانی/ پاتریک مودیانو/ ترجمه حسین سلیمانی‌نژاد/ نشر چشمه